۳۶. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۵/۰۳)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - دوشنبه، ۰۳ مرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- تحلیل برداشت صاحب حدائق از مقدمه تبیان
- نسبت قاطعانه اجماع به امامیه توسط قدما و علماء قبل از قرن یازدهم
- تفاوت عبارت مقدمه تبیان و مجمع البیان
- معنای عبارت «ان الشیعة اختاروا» در عبارت مرحوم طبرسی
- تقابل تعبیر «اختاروا» در عبارت مجمع با اختیار القرائة اهل سنت
- وضوح و قطعیت اجماع بر جواز قرائت مطابق قرائات سبع در صلاة
- ذهنیت شیخ طوسی نسبت به تواتر اصول القرائات و انعکاس آن در پذیرش یا در قرائتی خاص
- بررسی انتساب بدعت به قرائت حمزه
- قالب عبارتی برداشت مرحوم طبرسی از عبارت شیخ طوسی
- تلائم روایت حرف واحد و سبعة احرف در فضای مقرنی و انعکاس آن در مقدمه تبیان
- مقایسه فضای قراء مدنی با قراء عراقی
- در وجود تناقض در عبارت شیخ با عنایت به فضای حرف واحد دانستن قرائات سبع
- اضطراب کلمات طبری در بحث قرائات و سبعة احرف

پیشگفتار (خلاصه)

تحلیل برداشت صاحب حدائق از مقدمه تبیان

کلام سر عبارت دو امامین بود. مرحوم شیخ الطائفه و مرحوم طبرسی رضوان الله علیهما. تا جایی که ما در کتابها دیدیم مرحوم صاحب حدائق اولین نفری بودند که از این عبارت دو بزرگوار استفاده کردند که آنها قائل به عدم تواتر قرائات سبع هستند. تعبیری صراحت هم داشتند. فرمودند کلام این دو بزرگوار صریح است. صریح در چه چیزی؟ صریح در در چیزی که خیلی پشتوانه داشت. «صریح فی در اجماع اصحابنا المتاخرون»؛ صریح در در اجماعی است که اصحاب متأخر ادعا کردهاند. آنها ادعای اجماع کردهاند و ایشان میگویند عبارت چندین قرن صریح در در این اجماع است. و لذا این سؤال در ذهن ما مطرح شد که چطور عبارتی که در ذهن ایشان صریح است، چندین قرن کسی بهعنوان اینکه شیخ طوسی منکر تواتر هستند استفاده نکرده است. اجماعات غلاظ و شداد! الحمدلله ما عباراتشان را قبلاً بررسی کردهایم. محقق ثانی و شهید ثانی که کسانی نبودند. خود محقق اردبیلی که به گمانم سرآمد همه اینها است. بهخاطر اینکه ایشان به این زودی ها تسلیم نمیشود. چنان منافشه میکند! ایشان قرائات سبع را بلاخلاف میداند و هیچ مشکلی ندارند در اینکه اینها متواتر هستند. قطعاً برائت ذمه میآورند. قبل از اینکه توضیح وحید بهبهانی به میدان بیاید، این را میگویند. شیخ در عبارتی که دیروز بخشی از آن را خواندم سه-چهار جور تواتر را معنا میکنند. قبل از قرن یازدهم زمن آنها تواتر معلوم بوده.

ایشان فرمودهاند صریح است. اما چرا صاحب حدائق عبارت را صریح دانستهاند؟ به گمانم مبهم نیست. بهخصوص برای ذهنیتی که ما الآن داریم. چون شیخ فرمودند مذهب شیعه این است که «ان القرآن واحد نزل من عند واحد غیر انهم اجمعوا». که تعبیری کردند رخصت و تقیه است. پس وقتی مذهب این است که حرف واحد است، حرف واحد در تناقض صریح با تعدد قرائات است. این فرمایش صاحب حدائق است که قبل از ایشان هم با اندک زمانی مرحوم فیض تقریباً تصریح کردند، سید نعمت الله هم تصریح کردند، مجلسیین تصریح به آن صورت ندارد. به اندازهای که ما بررسی کردیم به آن صورت تصریح ندارند. ولی از مجلسی اول میل به این جهت شروع شده. من عبارات را هم گذاشتهام.

اما قبل از اینها به این صورت نبوده. فضا فضایی شده که میگویند معظم المجتهدین من اصحابنا تواتر را میگویند. من گاهی در فضای تحقیق علمی خدا را شکر میکنم که کسانی که در قرن یازدهم شروع کردند فضای بحث را عوض کنند، خودشان -سید نعمت الله- برای آیندگان تعبیری «معظم المجتهدین من اصحابنا» را گفتهاند. دنبالهٔ آن عبارتی را آوردهاند که توجیهپذیر نیست. دیدی که در مفاتیح بود، در کتاب سید نعمت الله در نورالافزار اصول هست، سید صدر در شرح وافیه و همه اینها در عباراتشان عین عبارت شهید ثانی را آوردهاند. میگویند «جمهور المجتهدین من اصحابنا ذهبوا الی ان الکل مما نزل بها الروح الامین علی قلب سید المرسلین». خود سید نعمت الله جزائری گفتهاند، اما بعد در میکنند.

خب این فضا، فضای استدلالی است. ایشان میگویند که آنها اجماع کردهاند اما ما قبول نداریم. چرا؟ مگر چشم ما بستهٔ است که روایات اهلبیت را نبینیم؟! کافی میگوید حرف واحد است. ببینید فضا کاملاً فضای استدلال است. خودشان میگویند معظم المجتهدین. یعنی مراد

مجتهدین را مبهم نمی‌آورند؛ مثلاً بگویند «ان جمهور المجتهدین ذهبوا الی تواتر السبع». بعد بگوییم که این تواتر چند معنا دارد. اینها نکات مهمی است. خود کسی که می‌خواهد در کند مرادآنها را روشن بیان می‌کند. همینطور هم هست. واقع همین است. یعنی شهید ثانی هفوه نکرده‌اند که می گویند «هفوة من عظیم»، واقعاً هفوه نیست.

پس روایت می‌گوید «حرف واحد» که در تناقض آشکار با تعدد قرائت است. پس اینکه شیخ الطائفه فرمودند «و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء[1]»، یعنی اجماع مماشاتی و تقیه و رخصت و مدارات است. و الا مذهب، حرف واحد است. وقتی مذهب حرف واحد است، شیخ منکر تواتر هستند؛ وقتی حرف واحد است نمی‌شود که حضرت چند اقراء کنند. این حاصل فرمایش ایشان و چیزی است که به شیخ نسبت دادند.

---

[1]تفسیر التبیان ج۱ ص۷

نسبت قاطعانه اجماع به امامیه توسط قدما و علماء قبل از قرن یازدهم

شاگرد: سید نعمت الله اجماع را قبول کردند؟

استاد: سید نعمت الله اجماع را نقل نمی‌کنند. خود آن آقایان می‌گویند اجماع است. اگر سید اجماع می‌گفتند که نمی گذاشتند این بحث‌ها پیش بیاید. ایشان می‌گویند اصحابنا الاخباریین مخالف هستند. می‌گویند «جمهور المجتهدین من اصحابنا» این‌ها را گفته‌اند. اما خود مجتهدین قاطع هستند. ما همه عباراتشان را بررسی کردیم. من یک جا پیدا نکردم قبل از سید نعمت الله یک نفر بگوید که ما این اجماع را نداریم. بگوید جمهور المجتهدین، مشهور و... ، بلکه همه قاطعانه می‌گویند اجماع است. گفتم سخت‌گیرترین افراد محقق اردبیلی است. ایشان هم می‌گوید بلاخلاف هفت متواتر است و عشر آن را قبول نداریم. یعنی فضا به این صورت است. ولی سید تعبیر به «جمهور» می‌کنند. این خیلی خوب است. خوبی آن از کجا است؟ وقتی برای ما می‌گویند که من می‌خواهم حرف آن‌ها را در کنم مقصود آن‌ها را مبهم نمی‌گویم. تصریح می‌کنند «کلُّمما نزل به الروح الامین». این خیلی خوب است.

تفاوت عبارت مقدمه تبیان و مجمع البیان

امروز میخواهم درباره عبارت شیخ دو نکته عرض کنم. عبارت شیخ این بود:

> و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها بل أجازوا القراءة بالمجاز ألذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر[1]

«و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء»؛ مرحوم طبرسی با کمتر از فاصله صد سال همین مطلب ایشان را با تغییراتی در عبارت مجمع خلاصه کردهاند. اولین نکتهای که میخواهم عرض کنم تفاوتهای ظریفی است که در تعبیر مرحوم طبرسی نسبت به تعبیر شیخ هست.

شما ببینید کلمه «غیر» در ذهن صاحب حدائق کاملاً نقش ایفاء کرده. یعنی ایشان از «غیر» فهمیده، بهمعنای «غیر» مماشاتی است. چرا؟ چون مذهب حرف واحد است. «غیر انهم اجمعوا»؛ چارهای ندا‌شتند. از سر ناچاری است. نه از این باب که واقع قرائات متعدد شود. ایشان این جور فهمیدهاند. الآن اگر یک کلمه حرف را عوض کنید؛ همانطوری که مرحوم طبرسی کرده است. من عبارت مرحوم طبرسی را میخوانم شما ببینید چند فرق به ذهنتان میآید.

> فإذ قد تبينت ذلك فاعلم أن الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تتداوله القراء بينهم من القراءات، إلا أنهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء، وكرهوا تجريد قراءة مفردة، والشائع في أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد، وما روته العامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف في تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، ثم حملوه على وجهين. أحدهما: إن المراد سبع لغات مما لا يغير حكما في تحليل، ولا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال. وكانوا مخيرين في مبتدأ السالم في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعا مما أعرضوا عنه، والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات، وذكر أن الاختلاف في القراءة على سبعة أوجه أحدها: اختلاف إعراب الكلمة مما لا يزيلها عن صورتها في الكتابة، ولا يغير معناها نحو قوله

> (فيضاعفه) بالرفع والنصب[2]

«فإذ قد تبيّنت ذلك»؛ یعنی قرار را فهمیدی و این ده قاری را برای شما گفتم، رواتِ آنها را گفتم، گفتم که اینها چقدر زحمت کشیده‌اند، حال که اینها معلوم شد بدان؛

«فاعلم أن الظاهر من مذهب الإماميّة»؛ شیخ فرمودند (و اعلموا ان العرف من مذهب اصحابنا)؛ زیر کلمه مذهب خط بکشید. مذهب یعنی چه؟ کما اینکه قطب راوندی فرمودند «علی مذهبنا». اشاره هم می‌فرمایند: **«فاعلم أن الظاهر من مذهب الإماميّة»؛** صحبت سر مذهب است. خب مذهب امامیه چیست؟ شیخ فرمودند مذهب چیست؟ مذهب این است که قرآن بر واحد نازل شده است. بعد فرمودند «غیر انهم..».

مرحوم طبرسی جای اینها را عوض کرده‌اند. به جای اینکه بگویند مذهب این است که قرآن واحد است فرمودند مذهب این است که همه قرائات جایز است. دقت کنید. حال چرا ایشان این کار را کرده‌اند؟ این «غیر» که این همه نقش داشت حذف شده است.

شاگرد: ایشان به‌عنوان عبارت خودشان می‌گویند ای دارند نقل می‌کنند؟

استاد: قبل از آن فرمودند که من در اینجا نظر حسابی به تفسیر شیخ دارم. در جاهای مکرر هم می‌گویند. الآن هم که می‌گویند «قال الشیخ السعید» معلوم می‌شود که حرف شیخ را خلاصه کرده‌اند. این چیز روشنی است که مجمع بر تبیان نظارت تام دارد. اولش هم خودشان فرموده‌اند. همچنین گفته‌اند که من چرا مجمع را نوشته ام. فرمودند تبیان خیلی عالی است اما این مشکلات را دارد. حاج آقای بهجت می‌فرمودند آقای طباطبایی خودشان صاحب تفسیر بودند. من زدم آقای طباطبائی که صاحب تفسیر بودند از تفسیر مجمع خیلی تعریف کردم. گفتم در خوش سلیقگی و ... . بعد می‌گفتند وقتی وارد تفسیر می‌شوید جاهای بحث روشن است؛ القرائة؛ الحجة؛ الاعراب؛ شان نزول؛ المعنی. این خوش سلیقگی نه قبلش آمده و نه بعدش. می‌گفتند اشان خودشان صاحب تفسیر بودند، وقتی این را گفتم و تعریف کردم در جواب من این جمله را گفتند؛ فرمودند مجمع البیان از مفاخر شیعه است. مفخر شیعه یعنی مفخری است که در طول تاریخ شیعه مانده و می‌ماند. مجمع اینطور است.

لذا مرحوم طبرسی می‌فهمیدند که دارند چه کار می‌کنند. اگر تبیان این چیزها را نداشت من مجمع را نمی نوشتم. بلکه آن را درس می‌دادم، حاشیه می‌نوشتم، اما گویا نیاز بوده که تبیان را به نحو جدیدی بازنویسی کنند. ولی می‌فرمودند که ناظر به تبیان هستند. خب آنجا کلمه غیر را حذف کرده‌اند. غیری که نقش ایفاء می‌کند. در کلام ایشان اصالً جای مذهب عوض شده. فرموده‌اند:« **فاعلم أن الظاهر من مذهب الإماميّة أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تداولته القراء بينهم من القراءات**»؛ شبیه کلمه «غیر» که در اینجا معنایش کاملاً متفاوت است، «الا انهم» است. ایشان «الا انهم» دارند اما معنای دیگری است.

---

[1]همان

[2]مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ج ۱ ص ۳۸

معنای عبارت «ان الشیعة اختاروا» در عبارت مرحوم طبرسی

«إلا أنهم اختاروا»؛ همینطور که میخوانیم میگویید اختیار کردند اما وقتی در فضای قرائات وارد میشویم اختیار یک ریشه پانصد ساله تا زمان ایشان داشته. مثلاً نافع در قرن دوم میگوید «الّفت هذا»، «اختار»، «مختار»؛ اینها مفصل ریشه دارد. کلمه اختیار در فضای قرائات با فضای حدیث و رجال و تفسیر و فقه تفاوت دارد.

«اختاروا»؛ من اینطور عرض میکنم. بهعنوان بحث طلبگی؛ اختیار را چه میگویند؟ اول میگویند مذهب شیعه این است که قرائات جایز است، بعد میگویند «الا انهم اختاروا»، کرهوا را بعد میآورند. شیخ «اختاروا» را ندارند. ولی مرحوم طبرسی میخواهند بگویند منظور شیخ ما هم همین بوده.

«اختاروا» یعنی چه؟ ببینید «اختیار» در فضای قرائت نزدشان مسلم است –این را بهعنوان ادعا عرض میکنم- که همه این قرائات کلام الله است، از نافع عرض کردم؛ خود نافع یکی از قراء سبعه است. عبارتش را مکرر خواندیم. میگوید نزد او نشستم و دیدم اصلاً از مختار خودش اسم نمیبرد. هر کسی میآید اما او از عاصم و ... اقراء میکند. به او گفتم «تقرء الناس بجمیع القرائات؟!»، گفتم «أ أحرم نفسی من ثواب القرآن؟!» من که خودم را از ثواب قرآن محروم نمیکنم. اگر کسی نزد من آمد و گفت مختار خودت را اقراء بکن، من مختار خودم را اقراء میکنم. و الا خودم را از ثواب قرآن محروم کنم؟! این حرف نافع است که در کتابهای علوم قرآنی آمده است. فضای آنها اینچنین بوده.

در چنین فضایی مختار داشتهاند. مختار یعنی آن چه که به جهات خاصی با آن مانوس بودند. نکته مهمتر که خیلی کم تکرار میشود و من تأکید میکنم این است که بسیاری از ائمه سبع چند مختار داشتند. معروف ترینش خود عاصم است که ما به قرائتش میخوانیم. همه شنیدهاید؛ الآن که ما عاصم را میخوانیم برای ما چند راوی دارد؟ دو تا دارد. ابوبکر بن شعبة بن عیاش و حفص شاید بالای چهارصد-پانصد مورد با هم اختلاف دارند. مقری هر دو هم عاصم است. تازه این دو به دست ما رسیده است. عاصم سی شاگرد دارد. یعنی عاصم مختارها دارد. چرا؟ در جلسه دیگر عرض کردم که تحلیل و روانکاوی ائمه قرائت که امام میشدند خیلی کار دارد. هنوز باید اینها را بخوانیم تا بعد ببینیم عاصم چه کار میکرده. عاصم فقط خودش به حفص گفت آن چه که به تو گفتم از ابو عبد الرحمان سلمی از امیرالمؤمنین علیهالسلام بود. آن چه که به ابوبکر گفتم از زربن حبیش از ابن مسعود بود. این جوابی بود که خود عاصم داد؛ چون حفص بین راه فهمید. یک دفعه دید هر دو شاگرد عاصم هستند اما او آن جور میخواند. نزد عاصم رفت و گفت ما که دو جور میخوانیم! گفت مانعی ندارد. طریق تو این است و طریق او این است. اینها یک فضای آرام و متداولی بود که انجام میشد. شما این فضا را در نظر بگیرید. اختاروا یعنی چه؟ یعنی یک نحو إفراد معین با ضوابط خاص؛ کسی که امام شده مختار دارد. تا قاری امام در قرائت نشده، مثل مجتهد میمانند که ما میگوییم. تا مجتهد نشده فتوا دادن حرام است. نظر خودش به درد خودش هم نمی خورد. حتی به نظر خودش هم حرام است که عمل کند. قاری هم همینطور است. چه زمانی امام میشود؟

این مجاهد در مقدمه السبعه توضیح داده. من هم وعده داده بودم که میخوانیم اما هنوز نشده. آن جا میگوید که امام کیست. امام خیلی شرائط نیاز دارد. نحو سرش بشود و خیلی از چیزها را بداند. مهم ترینش این است که نقّاد سندها باشد. این برای ما بسیار مهم است. چون میخواهد اقراء را سندی و کلاسیک بکند. با پشتوانه تواتر میدانی که ان شالله بعداً جمع آنها را عرض میکنم.

خب اگر اختیار این است، مرحوم طبرسی میفرمایند «شیعه اختاروا». آیا «اختاروا» لغوی را میگویند؟ من حرفی ندارم. بر این «مصرّ» نیستم. خود من که باراه خواندہ بودم «اختاروا» لغوی در ذهنم بوده. اما الآن که با اصطلاحات مانوس میشویم میبینیم اینها در فن تفسیر و قرائت بزرگ هستند. ایشان وقتی میگویند «اختاروا» در ذهن شریفشان یک عمر «اختیار» و «مختار» تنیده بوده. لذا این احتمال در ذهن من آمد.

تقابل تعبیر «اخاروا» در عبارت مجمع با اختیار القرائه اهل سنت

خب این احتمال را چه چیزی تقویت کرد؟ تقویت خیلی جذاب و شیرین. ایشان می‌فرمایند مذهب اصحاب ما این است که همه قرائات جایز است اما مختار آن‌ها این است که یکی را انتخاب نکنند و همه برابر هستند. «کرهوا تجرید القرائات». چرا این را می‌گویند؟ مگر کسی خلاف این را کرده؟ بله. در اهل‌سنت این مرسوم بوده و هست. مثلاً مالکی ها همه قرائات را جایز می‌دانند و هیچ مشکلی ندارند. اما می‌گویند مختار ما در فرقه مالکیه قرائت نافع است.

چرا؟ چون مالک که رئیس ما بوده گفته «ان قرائة النافع سنة». الآن هم در غرب آفریقا، در تونس، الجزائر و... همه مالکی هستند، لذا تمام قرائتشان نافع است؛ ورش از نافع. جالب نیست؟! یعنی اهل‌سنت در رسمهای دیرین خود مختار خاص داشتند. پس عبارت شیخ الطائفه و مرحوم طبرسی می‌تواند ناظر به عمل‌کرد آن‌ها باشد. می‌گویند ما شیعه اجماع داریم که همه آن‌ها جایز است. اما از روز اول سراغ این نرفتیم که یکی را بخوانیم. و الا خیلی جا داشت که شیعه بگوید ما قرائت حمزه را می‌خوانیم. مثل مالکی ها که می‌گویند نافع را می‌خوانیم.

حنفیه چه کسی را می‌گویند؟ حنفیه تجرید القرائتشان به عاصم است. چرا؟ وجه آن را قبلاً عرض کردیم. ابوحنیفه شاگردش بوده، در کوفه بوده، عاصم هم در کوفه بوده. نافع مدنی بوده. یعنی هم بلاد مالک بوده و مالک برای او حرف زده. ابو حنیفه در کوفه بوده و شاگرد عاصم بوده. لذا می‌بینید در بین آن‌ها قرائت کوفی ها رایج شده. حکومت عثمانی حنفی بود لذا به‌صورت رسمی در مملکت عثمانی قرائت عاصم بود. اما در الجزائر که مالکی هستند، قرائت رسمی آن‌ها نافع است. قانون هم تصویب کردند که در اینترنت موجود است.

در کشور سودان نسل اندر نسل قرائت ابوعمرو دوری بود، بعد ورش و حفص هم آمد. الآن در کشور سودان سه مصحف رسمیت دارد و همه جا می‌خوانند. ولی آن چیزی که میان آن‌ها سابقه تاریخی دارد قرائت ابو عمرو دوری از ابو علاء بصری است.

پس ببینید اهل‌سنت مختار داشته‌اند. این عبارت ایشان قید احترازی می‌شود و یک نحو ناظر به آن است.

«فاعلم أن الظاهر من مذهب الإماميّة أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تداولته القراء بين‌هم من القراءات»؛ همه مسلمین روی فضایی که داشتند همه قرائات را جایز می‌دانستند. برخی از نکات را یادم می‌آید می‌گویم. مرحوم صاحب ذخیره نظیر صاحب مدارک وقتی به اینجا می‌رسند-همانطور که صاحب مدارک می‌گویند «مشکل جدا»-می‌گویند بعضی از علماء گفته‌اند که ما در بین قرائات سبع شاذ داریم. بعد می‌گویند شاذ؟! آن وقت بعد می‌گوییم به هر کدام از قراء سبعه می‌توانیم نماز

بخوانیم؟! این را چطور جمع کنیم؟!

وضوح و قطعیت اجماع بر جواز قرائت مطابق قرائات سبع در صلاة

عبارت ذخیره را ببینید جالب است، می‌فرمایند:

> ثم لا يخفى ان تواتر القراءات السبع مما قد نوقش فيه حتى قيل وليس المراد بتواتر السبع والعشر ان كلما ورد من هذه القراءات متواتر بل المراد انحصار التواتر الان فيما نقل من هذه القراءات فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم لكن الظاهر أنه لا خلاف في جواز القراءة بما قال الشيخ أبو علي الطبرسي في تفسيره الكبير الظاهر من مذهب الإمامية انهم اجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء بينهم من القراءات الا انهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء وكرهوا تجويد قرائة منفردة والشائع في اخبارهم ان القران نزل بحرف واحد ثم ذكر في تأويل ما روى عن النبي صلى الله عليه وآله انزل القران على سبعة أحرف تأويلان ثانيهما ان المراد سبعة أوجه من القراءات وذكر ان الاختلاف في القراءات على سبعة أوجه وفصل تلك الوجوه ثم نقل عن الشيخ السعيد أبي جعفر الطوسي قدس الله روحه ان هذا الوجه أصلح لما روى عنهم عليهم السلام من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه وقال المصنف في المنتهى أحب القراءات إلى ما قرأه عاصم من طريق أبي بكر بن عياش وطريق أبي عمرو بن العلا فإنها أولى من قرائة حمزة والكسائي لما فيهما من الادغام والإمالة وزيادة المد كله تكلف فلو قرا به صحت صلاته بلا خلاف[1]

«ثم لا يخفى ان تواتر القراءات السبع مما قد نوقش فيه»؛ قرن یازدهم هستند. می‌فرمایند «قد نوقش فیه». «نوقش» در عبارت شهید ثانی که از آن تلقی ناجور شده است. چرا؟ چون اگر این تلقی درست باشد، شهید در مقاصد العلیه در یک فقره تناقض گفته‌اند. ما از اینها بحث کرده‌ایم که تناقض نگفته اند. ما این «نوقش» را اصلاً قبول نداریم. بعداً هم عرض می‌کنیم.

«حتى قيل»؛ عبارت شهید ثانی است،**«وليس المراد بتواتر السبع والعشر ان كلما ورد من هذه القراءات متواتر بل المراد انحصار التواتر الان فيما نقل من هذه القراءات فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ»**؛ سبعه است اما شاذ است. من آن جا عرض کردم این سبعه ای که ما می‌گوییم متواتر است، بلکه یک طریقی از آن شاذ است که می‌گویند «نُقل عن السبعه». اینها می‌گویند «نُقل عن السبعه» یعنی همان قرائت سبعه ای است که ما می‌گوییم. این یک تلقی ناجوری است که در اینجا آمده است. آن وقت مرحوم صاحب ذخیره گیر افتاده‌اند. عبارت خیلی

جالب است. اینها نکات است. می‌گویند: «فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غیرهم»؛ از قراء سبعه است ولی شاذ است. شما در فقه می‌گویید نماز با قرائت شاذ باطل است. چه کنیم؟ حالا می‌خواهند آن را حل کنند. می‌گویند ما چه کار داریم شاذ هست یا نیست؟ زور اجماع از این بیشتر است. می‌گویند: «**لكن الظاهر أنه لا خلاف في جواز القراءة بها**»؛ می‌خواهد شاذ باشد یا نباشد. مطلب لاخلاف است. یعنی اجماع را تقویت می‌کنند. و حال آنکه با آن توضیحاتی که من عرض کردم اصلاً اینچنین نیست.

آن چیزی که اجماع بر آن است همان سبع است که متواتر است. هیچ کجا ندارید که متواتر نباشد. یک طرقی از سبع دارید که شاذ است، شمای صاحب ذخیره آنها را اجازه نمی‌دهید. اجماع هم اصلاً شامل آن جا نیست. این خیلی جالب است. یک فقیه در قرن یازدهم این اجماع به قدری در ذهنش پر رنگ است –یک عمر با کلمات فقها انس داشته- که می‌گویند بعضی‌ها گفته‌اند: «ان بعض السبعة شاذ»، می‌گویند اعتنا نکنید.«لكن الظاهر أنه لا خلاف في جواز القراءة بها». چرا؟ «قال الشيخ أبو علي الطبرسي في تفسيره الكبير الظاهر من مذهب الإمامية انهم اجمعوا ...»، همین عبارتی را که می‌خوانیم را آورده‌اند.

تا اینجا که می‌فرمایند: «**ثم نقل عن الشيخ السعيد أبي جعفر الطوسي قدس الله روحه ان هذا الوجه أصلح لما روي عنهم عليهم السلام من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه**»؛ دیروز که آقا می‌گفتند «القرائه» می‌باشد، در ذخیره هم «القراء فیه» است. البته از مجمع است، نه از تبیان. همچنین در ذخیره «اصلح» است. شاهد نسخه صاحب وسائل است. ایشان هم در تواتر القرآن «اصلح» گفته بودند. محقق کتاب گفته بودند در مصدر «املح» است.

«**وقال المصنف في المنتهى**»؛ عبارتی است که گفتم فقها بارها تکرار می‌کنند. از بس مفادش روشن و قوی است. فرمایش علامه در منتهی است.«**أحب القراءات إلى ما قرأه عاصم من طريق أبي بكر بن عياش**»؛ نه حفص.«**وطريق أبي عمرو بن العلا فإنها أولى من قرائة حمزة والكسائي**»؛ احب به‌معنای مختار است.«**لما فيهما من الادغام والإمالة وزيادة المد كله تكلف فلو قرا به صحت صلاته بلا خلاف**»؛ من نمی‌خواهم بگویم اگر اینها را خواند اشکال دارد، بلکه بلاخلاف صحیح است. آن وقت نگاه کنید همین علامه قبلش فرموده‌اند اگر روایتی بیاید که تمام مراتب آن صحیح السند باشد و به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برسد و یک آیه را از قرائت حضرت نقل کند ما قبول نداریم. چرا؟ چون قرآن نیست. بلکه یک روایت است. چون می‌گویند که باید قرآن قطعی باشد. لذا «بلاخلاف» یعنی همه این هفت تا قطعی است. پشتوانه تواتر است.

در فدکیه یک فایل به نام استدلال علامه بر تواتر هست. آن فایل را که می‌بینید، می‌بینید در ذهن علامه واضح است که تواتر به‌معنای تواتر الی اصحاب قرائات نیست.

بین راه این را از صاحب ذخیره یادم آمد. این اجماع به قدری برای ایشان پر رنگ است که گفته‌اند ولو سبعه شاذ است می‌توانید بخوانید. درحالی‌که مطلب به این صورت نبود.

عبارت صاحب مجمع نسبت به عبارت شیخ در سه جا تغییر کرده؛ اول این بود که جای این دو را عوض کرده بودند. شیخ اول فرموده بودند «و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد»، ایشان فرمودند: «فاعلم أن الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على جواز القراءة». یعنی جای آنها عوض شد. کلمه «غیر» که شیخ آورده بودند حذف شد. اینها نکاتی است که در تحلیل عبارت مهم است. «الا انهم» را جای آن گذاشتند که ناظر به «اختاروا» بود؛ «اختاروا»ی اهلسنت که گاهی تجدید قرائت می‌کنند. و الا در نجاشی که نگاه می‌کنید می‌بینید شیعه تجدید قرائت دارند. همان زمان رساله دارد به نام قرائة المفردة.کاری نداشت که شیعه تابع او بشود اما شیعه اینکار را نکردند.

شاگرد: اختیار دارند اما کراهت دارند... .

استاد: اصلاً اختیارشان این است که همه قرائات را بخوانند. نکته این است.

شاگرد: از جاهای مختلف معلوم می‌شود که صاحب مجمع هم به قرائت ابن عیاش نظر دارد ولی بااین‌حال قرائات دیگر را هم می‌آورد.

استاد: بله، زمان منهج الصادقین که صریح می‌گویند؛ تفسیر خلاصة المنهج ملاّ فتح الله؛ ایشان می‌گوید قرائت ابوبکر بن عیاش در عجم به غایت شهرت است. ایشان برای قرن دهم است. در مقدمه خلاصة المنهج می‌گویند. نه خود منهج.

---

[1]ذخیرة المعاد في شرح الإرشاد ج۲ ص۲۷۳

ذهنیت شیخ طوسی نسبت به تواتر اصول القرائات و انعکاس آن در پذیرش ای رد قرائتی خاص

شاگرد: ظاهر فرمایش شما این است که «الا انهم» احترازی از اهلسنت است. هم در سیاق عبارت ایشان و هم در سیاق عبارت شیخ ثقل کلام روی «جاز» است. احساس میکنیم که این «جاز» یک بار معنایی دارد.

استاد: بله، من حتماً عبارات تبیان و مجمع را میآورم. آنها تا زمانیکه قرائت به حد نصاب حجیت نرسد آن را حساب نمیکنند. و لذا آن جایی که به میدان یک قرائت میروند نزد خود اهل فن به حد نصابی که باید باشد نیست. قرائت حمزه بود که فرمودند «لحن». حمزه یک قرائت «و الارحامِ» دارد که بحث سنگین و مفصلی است؛ «وَاتّقُوا اللّهَ الّذِي تَسائَلُونَ بِهِ وَالأَرْحامَ[1]»؛ در قرائت معروف «و الارحامَ» است ولی حمزه «و الارحامِ» خوانده است. زمخشری همینجا خیلی بحث کرده. همینجا سر قرائت حمزه خیلی دعوا است. این یک جا است. مرحوم شیخ در اینجا برای «و الارحامِ» تعبیر لحن را به کار نمی برند. میگویند نحوی ها اینها را درست نمیدانند. میگویند که نحوی ها درست نمیدانند. اما در اول سوره مبارکه بقره «بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ[2]»، نسبت به دم الف، شیخ دارند که قرائت حمزه لحن است.

خب ببینید اینجا لحن در فروش القرائات نیست. در اصول و نحوه ادا است. بسیاری مثل ابن حاجب که بزرگ این فن بوده میگفت: آن هایی که به ادا مربوط است -وقف و مد و امال- ربطی به معنا ندارد، بلکه نحوه ادا یک کلام عربی است. گفت اینها متواتر نیست. شاید در ذهن شریف مرحوم شیخ هم در مسأله تعدد قرائات این بوده که اساساً آن چه که به ادا مربوط است برای خود قاری است، اینها متواتر نیست. در مفاتیح الاصول هم مرحوم سید آنها را سه تا کردهاند. گفتهاند یکی مطلقاً متواتر است. یعنی حتی در غیر ماده. دوم آن چه که به ماده کلمه است متواتر است. اما آن چه که به ادا مربوط است متواتر نیست. قول دوم بود. چه بسا همین هم در ذهن شیخ الطائفه باشد. و لذا آن جایی که لحن حمزه را صریح میگویند برای این است که مد است. اگر خواستید به النشر ابن جزری مراجعه کنید. ایشان میگویند خود حمزه در اینجا اختلاف کرده است. یعنی خود حمزه این جور مدی یکی از اختیارات او در اقراء ها بوده است.اینها خیلی جالب است. وقتی آدم با فضا انس میگیرد اینها جالب میشود.

> فهذا الذي علمته ورد عن حمزة في ذلك من الطرق المذكورة وبكل ذلك قرأت من طريق من ذكرت. واختياري عنه السكت في غير حرف المد جمعا بين النص والأداء والقياس ، فقد روينا عن خلف وخلاد وغيرهما عن سليم عن حمزة قال إذا مددت الحرف فالمد يجزي من السكت قبل الهمزة[3]

«فهذا الذي علمته ورد عن حمزة في ذلك من الطرق المذكورة...»؛ دو صفحه توضیح داده. اختلافاتی از حمزه که شیخ در اینجا فرمودند لحن ٌرا توضیح میدهند. بعد میگوید که این غایت علم من است. منی که ابن جزری هستم که این همه کار کردم همه چیزهایی که از حمزه میدانستم را برای شما گفتم. بعد میگوید: **«وبكل ذلك قرأت من طريق من ذكرت»**؛ همه اینها را از استاد دیدهام.**«واختياري عنه السكت في غير حرف المد»؛** میگوید اختیار من از قرائت حمزه همینی است که شیخ میگوید لحن است. میگوید من این را قبول ندارم. **«جمعا بين النص والأداء والقياس»**؛ نص یعنی عباراتی که خود حمزه تصریح کرده است. «ادا»؛ یعنی آن چه که از لبهای استادش شنیدهام و برای من تلفظ کرد. «القیاس» یعنی اعتباراتی که بر بحث حاکم میشود. بعد توضیح میدهد. بعد میگوید ابو عمرو دانی گفته **«وهذا الذي قاله حمزة من أن المد يجزي من السكت معنى حسن لطيف»**.

بنابراین آن چه که شیخ فرمودهاند یک چیز صافی نیست که بگوییم شیخ یک چیز مسلم را گفتهاند که لحن است. این قدر در آن بحث است. اگر مراجعه بکنید میبینید.

---

[1]النساء ۱

[2]البقرة۴

[3]النشر في القراءات العشر ج۱ص۴۲۲

بررسی انتساب بدعت به قرائت حمزه

شاگرد: آن بدعتی که می‌گویند حمزه داشته به‌خاطر این ادا است؟

استاد: اصلاً اینطور نیست. اینها یک نقل هایی می‌آورند که ... .

شاگرد: یعنی اشتباه است؟

استاد: نه، اشتباه هم نیست. یعنی یک عبارتی می‌آید که ناظر به یک محیط و جریانی است که ما از آن مطلقی می‌فهمیم که می‌خواهیم کل آن جریان را با همین عبارت حل کنیم. این حرف‌هایی که برای حمزه زده‌اند، از قدیم زده‌اند. ابن مجاهد در رأس قرن چهارم که می‌خواهد تسبیع کند و هفت قاری را بگذارد، عبارتش در السبعه در مورد حمزه این است: «ما قرات شیئا الا باثر». می‌گوید حمزه گفته من از جیب خودم در نیاورده ام. من هر چه را که خوانده‌ام شنیده‌ام. با روایت و اثر می‌گویم. به آن هایی که گفته‌اند بدعت است، جواب داده‌اند. بین خودشان در کتاب‌ها هست. لذا خود حمزه تمام قرائتش اینگونه نبوده. در یک قرائتش...؛ چه کسی بود که گفت اینها از شق کوفه آمده؟ به حمزه تعریض کرد و گفت اینها چیست که می‌خوانی؟! از شق کوفه آمده[1]. کسانی بودند که اطلاعات می‌دانی‌شان محدود بود؛ ابن شنبوذ به ابن مجاهد چه گفت؟ گفت تو از بغداد بیرون نرفتی و استاد ندیده‌ای! من تمام جهان اسلام را دیده‌ام. به ابن مجاهد اینگونه می‌گویی که من تمام بلاد را دیدم. در این فن خیلی زحمت کشیده بود.

---

[1]إعراب القرآن ج۴ ص ۲۳۷؛ و قرأ يحيى بن وثاب و الأعمش و حمزة. و أنظر وان بفتح الهمزة، و زعم أبو حاتم أن هذا خطأ، قال: و إنما يأتي هذا من شق الكوفة.

قالب عبارتی برداشت مرحوم طبرسی از عبارت شیخ طوسی

عرض من این شده که عبارت صاحب مجمع جای این دو را عوض کرده است. یک چیزهایی است که تحلیل من است، آنها را جدا کنیم. چیزهایی که همه میتوانیم ببینیم. مرحوم طبرسی جا را عوض کردهاند. اول گفتند مذهب اصحاب اجماع است، دنبالهٔ آن فرمودند «و الشائع فی اخبارهم ان القرآن...». یعنی تلقی ایشان از عبارت مرحوم شیخ هم همین بوده. من نمیخواهم بگویم که آن را تغییر دادهاند. و لذا عرض من این است؛ ببینید این احتمال ممکن است یا نه؟ اگر یک واو در کلام یک مصنفی تغییر کند میبینید که برداشت ها متفاوت میشود. من کلام شیخ را دوباره میخوانم و جای یک واو را عوض میکنم و کلمهٔ دیگری میگذارم. نه اینکه بخواهم بگویم اینگونه هست، بلکه میخواهم تفاوت معنا را بگویم.

شیخ فرمودند: «و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء». خب مذهب میشود وحدت قرآن. حالا اگر به جای «و الشایع» بگویید «أنّ». مثلاً در یک نسخه ای اینگونه باشد ای مقصود شیخ این باشد. میخواهم با حرف طبرسی مقایسه کنم. به جای آن «أنّ» بگذارید. تفاوت عبارت از حیث فهم متن چه میشود؟ اگر «واو» باشد، «مذهب» میشود وحدت نزول قرآن و «غیر انهم» استدراک آن میشود. اما اگر أنّ» باشد مجموع نزول قرآن و روایات حرف واحد با اجماع، مذهب میشود. با همدیگر مذهب میشود. یعنی همان کاری است که مرحوم طبرسی جای آنها را عوض کردند. یعنی اصلا مذهب اصحابنا را اجماع کردند. یعنی اگر عبارت مرحوم طوسی«أنّ» بود اینگونه معنا داشت.

حالا آیا نسخه مرحوم طبرسی «أنّ» بوده که ایشان اینگونه فهمیدهاند؟ یا نه، اصلاً گفتهاند که من میدانم مقصود شیخ این است. این حرف دیگری است. این نکته اول عرض من بود.

تلائم روایت حرف واحد و سبعة احرف در فضای مقرین و انعکاس آن در مقدمه تبیان

نکته دوم هم که نکته مهمی است. این را گفته ام اما باید همینطور جلو برویم تا به اطمینان بدون خدشه برسیم. سؤال این است؛ فرض میگیریم که منظور مرحوم شیخ از این عبارت، تعدد قرائات واقعی و جواز واقعی است. فعلاً حرف صاحب حدائق را کنار گذاشتیم. خب عبارت شیخ را چطور معنا میکنید؟ ««و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد»، فوری به ذهن میآید که خب تمام شد. شایع اخبار و مذهب این است که واحد است. پس شما نباید جواز قرائات را قبول کنید. چون یکی است. بقیه آن برای ناس است. برای غیر الله است. لذا «غیر» برای استدراک از این است که نه، درست است که مذهب و روایت این است که قرآن حرف واحد است. اما تصور نکنید که ما قرائات را جایز نمیدانیم؛ «غیر انهم اجمعوا علی جواز القرائة». یعنی با اینکه روایتشان این است که حرف واحد است اما اجماع دارند که همه آنها درست است. این معنای جدیدی شد که با این قرینه متصله بیان شد.

سؤال مهم این است: این تناقض را شیخ چه میفهمیدند؟ این عبارت را چطور میفهمیدند؟ از طرفی حرف واحد است و از طرف دیگر اجماع دارند که همه آنها جایز است. این تناقض است! مذهب این است که قرآن یک حرف است و درعینحال اجماع دارند که همه قرائات «من الله» است. همه قرائات واقعاً جایز است. اینکه نمیشود. ما باید این را حل کنیم. یعنی به همین خاطر بود که صاحب حدائق فرمودند «صریحٌ». اگر این را نپذیرید، تناقض میشود. چون تناقض میشود پس صریح است. اینجا باید چه کار کنیم؟ نظیر چیزی را که دیروز عرض کردم را میخواهم عرض کنم، دنبالش بروید. تحقیق آن بر عهده ذهن شریف خودتان.

این چیزی که الآن میخواهم ادعا کنم غیر از آن چیزی است که چندین سال است جلو رفتهایم. ما که از مباحثه مجمع البیان به این علوم آمدیم زیر صفر بودیم. یعنی حتی معلومات متوسط این فضا را نداشتیم. من اگر بعضی از آنها را بگویم میخندید. روزی که مباحثه ما در این فضا رفت بعضی از چیزها را بگویم میخندید. راست هم میگویید. ولی خب واقعیت این بود. ما در کلاس اصلاً مباحث کلاسیک را نمیدانستیم. خب کلاس آن نرفته بودیم. فعلاً یک بحثی مطرح شده بود و جلو آمده بودیم.

شاگرد: اشکال مشترک الورود است.

استاد: البته از یک حیث ما کلاس آن نرفته بودیم ولی الآن فایل ها هم موجود است. خدا را شکر می‌کنم. چرا! چون وقتی ابتدا به کلاس اقراء می‌روی ذهنمان شکل می‌گیرد، ما چون هیچی ندانستیم و خالی الذهن بودیم؛ همینطور می‌رفتیم یکی نکته‌ای پیدا می‌کردیم و در مباحثه می‌گفتیم. ذهن ما به نکاتی متوجه شده که اصلاً در کتابها نیست. اگر اینها درست باشد مغتنم است. اگر غلط باشد که وقتی آدم پیشرفت کرد می‌بیند که توهم بود. اما اگر بعضی از نکات آن درست باشد نکات مهمی است. و لذا عرض کردم آقای هادی فضلی با دید مثبتی در کتابشان جلو می‌روند، اما چون مباحثه ما به این صورت بود بسیاری از مطالب ایشان را ذهن من قبول ندارد. شواهدی هم برای آنها دارم. یعنی با یک نگاه کاملاً مثبت بود. و حال اینکه وقتی ما شروع کردیم عینک و دید ما کاملاً حساس بود. مثلاً نگاهی که به این مجاهد داشتیم صد در صد منفی بود. اما نگاه آقای هادی فضلی به این مجاهد صد در صد مثبت است. نگاه کنید. خیلی تفاوت می‌کند.

نقش ابن مجاهد در مقابله با شیعه بواسطه تسبیع سبع

ما می‌گفتیم ابن مجاهد زرنگ بود؛ می‌دیدی که راضی‌ها دارند گازانبری می‌آیند تا بغداد را محاصره کنند، مصر به دست فاطمیین افتاده بود و ایران هم در دست آل بویه بود. ابن شنبوذ هم در بغداد آمده بود؛ نمازِ جماعتی می‌خواند که در نمازِ جماعت قرائات شاذه را می‌خواند که محتوای همه آنها به نفع شیعه می‌شد. او مسلماً سنی بود. خودشان هم می‌دانستند. اما قرائاتی را که گرفته بود به نفع شیعه می‌شد. قرطبی چه گفت؟ گفت ابن انباری گفت که به من خبر دادند در بغداد امام جماعتی اینگونه می‌خواند «و لقد نصرکم الله ببدر بسیف علی». یک سنای که شکی در سنی بودن او ندارند در بغداد امام جماعت می‌شود و اینگونه می‌خواند. من قبلاً عرض کردم که حتی در روایات شیعه این را نداریم ولی این عالم سنی سند داشته و در نماز هم می خوانده. ذهبی هم از او دفاع می‌کند و می‌گوید «کان النزاع فیه قدیما و حدیثا»، لذا چرا او را ادب کردند!؟ به قرآن بی احترامی کردند. یک عمر قرآن خوانده و استاد و مقری بزرگی است، شما به او چوب می‌زنید؟! ذهبی می‌گوید. خیلی جالب است. می‌گوید در نمازِ قرائت شاذه می خواند، خب بخواند! کان الخلاف فیه قدیما و حدیثا. حدیثا یعنی حتی در زمان من ذهبی این اختلاف هست که در نمازِ می‌توانیم قرائت شاذه را بخوانیم؟ ابن تیمیه هم با همه کارهایش این را در نکرده. عبارتش را آورده‌ام.

در چنین فضایی ابن شنبوذ آمده. نگاه ما بن ابن شنبوذ منفی بود. می‌گفتیم وای! الآن است که باید سبعة احرف و تسبیع را جا بیاندازم. این دید ما بود. من در این چند سالی که مطالعه کرده‌ام این را در هیچ کتابی ندیده ام. اگر این احتمال درست باشد و صاحبنظران که بعداً تحلیل می‌کنند به این برسند، خودش چیزی است. ثمره چیست؟ ثمره این است که ما کلاس نرفته ایم. اگر کلاس رفته بودیم از روز اول با یک ذهنیتی جلو می‌رفتیم و تمام! اما همینطور با ذهن خالی از روز اول یک احتمالی را می‌دادیم. از اینها خیلی هست. در مباحثه ما چیزهایی هست که در هیچ کجا نیست. یک وقتی باید اینها را عرض کنم تا بنویسیم. آن هایی که اختصاصی و ثمره بی سوادی ما بوده. از اینکه هیچ چیزی نمی‌دانستیم مباحثه شروع شد، لذا احتمالاتی می آمده. بعداً برای ما روشن شد که نمی‌دانستیم. یعنی توهم بوده. خیلی از آنها تا حالا مانده و مطمئن نیستیم.

خدمت شما عرض کردم. شاگرد ابن مجاهد؛ هم شاگرد ابن شنبوذ در بغداد است و هم شاگرد ابن مجاهد است. از او سؤال کردند که این دو استاد تو چه فرقی دارند؟ می‌گوید ابن مجاهد عقلش بیشتر از علمش است و ابن شنبوذ علمش بیشتر از عقلش است. من که این را می‌بینم، می‌بینم مؤید عرض من است. خیلی عجیب است. بزرگانی از علماء اهلسنت می‌خواهند از کار ابن مجاهد خودشان را بزنند. من مکرر عرض کردم که از جانب ابن مجاهد خیالتان راحت باشد و خودتان را نزنید. ابن مجاهد می‌دانست که دارد چه کار می‌کند؛ ای لیته لم یسبع؛ ثمّ، سدّس. عبارات را ببینید. او کامل می‌فهمید که دارد چه کار می‌کند.

نکته دومی که میخواهم بگویم این است؛ گلایه ای که دارم این است که میفهمم نگاه نکردهاید. این صفحهای که من میخوانم را هر روز یک چیزی اضافه کردهام. من این را عرض کنم. برای اینکه ببینیم ذهنیت شیخ و امین الاسلام طبرسی از اجماع چیست دیروز عرض کردم آنها که نمیگویند اجماع من است، میگویند اجماع امامیه. مگر نباید این ذهنیت امامیه بین علماء امامیه معلوم باشد؟! لذا از معاصرین این بزرگواران سه شاهد آوردم. تصریح کرده بودند که مذهب ما این است. یعنی خلاف برداشت صاحب حدائق است. عین همین کار را میخواهم در مورد حرف واحد عرض کنم.

اگر حرف واحد است، پس چطور اجماع کردهاند؟! اینکه تناقض است! نه، ما از فضایی که در آن زمان عادی‌ـعادی است دور بودیم. من شمردم مرحوم شیخ در تبیان بالای پانصد مرتبه از طبری اسم میبرند و از او نقل میکنند. از چیزهایی که از طبری معروف است این است –میشود که شیخ این را ندانند؟!- طبری میگوید قرائاتی که من دارم و این همه از آنها حرف میزنم «کلها حرفٌ واحد». چطور جمع میکند؟ آقای طبری تناقض میگویی؟! میگوید به فضای ما بیایید تا ببینید من چه میگویم.

پس اینکه ما بگوییم حرف واحد است و از طرفی سبعه جایز است ، تناقض است؛ این تمام نیست. اصلاً در فضای مقرین دو دو تا چهارتا بوده. به قدری فضا واضح بوده که این بزرگواران نیازی نمی دیدند که بگویند. حالا من یک عبارتی میخوانم. عنوان صفحهای که میخوانم این است: آیا شیخ طوسی تواتر قرائات را انکار کرده است؟ یعنی همان نسبتی که صاحب حدائق دادهاند را بررسی میکنیم.

قرطبی هم زمان با محقق اول است. یعنی از زمان علامه حلی جلوتر است. صاحب شرائع پنج سال بعد از ایشان وفات کردهاند. قرطبی معروف است و تفسیرش هم معروف است. نمیگوید که من و زمان من، میگوید:

> قال كثير من علمائنا كالداودي وابن أبي صفرة وغيرهما: هذه القراءات السبع التي تنسب لهؤلاء القراء السبعة، ليست هي الأحرف السبعة التي اتسعت الصحابة في القراءة بها، وإنما هي راجعة إلى حرف واحد من تلك السبعة، وهو الذي جمع عليه عثمان المصحف، ذكره ابن النحاس وغيره[1]

«قال كثير من علمائنا»؛ از سه-چهار نفر اسم میبرد. من شرح حال همه آنها را آوردهام. اینها همه بعد از چهارصد هستند. یکی از آنها ۴۰۲ است، یکی ۴۱۲ است، اینها قبل از شیخ مفید وفات کردهاند. یکی از آنها قبل از سید مرتضی است. این هایی که او اسم میبرد درست معاصر شیخ هستند. یعنی معاصرین شیخ مفید در بغداد هستند.

«كالداودي وابن أبي صفرة وغيرهما: هذه القراءات السبع التي تنسب لهؤلاء القراء السبعة، ليست هي الأحرف السبعة التي اتسعت الصحابة في القراءة بها »؛ قرائات سبع است اما اینها احرف سبعه نیستند. مهم بعدش است؛ صریح میگوید:**«وإنما هي راجعة إلى حرف واحد من تلك السبعة»**؛ سؤال؛ هفت قرائت است، یعنی چه «راجعة الی حرف واحد»؟! توضیح بده. اینکه تناقض است. اما اینکه چه میخواهد توضیح بدهد، مفصل از آن بحث میکنیم.

من میخواهم بگویم این جور نیست که شما بگویید شیخ که تناقض نمیگوید، بلکه این در فضای تفسیر رایج بوده. میگوید سنی و شیعه همه میگفتند قرائات سبع حرف واحد است. طبری هم گفته. میگوید این همه قرائات! میگوید بله، مانعی ندارد. من برای شما توضیح میدهم.

پس در ذهنیت مفسرین این یک چیز جا افتاده‌ای بوده؛ یعنی با اینکه قرائات زیاد است اما حرف واحد است.

---

[1]تفسير القرطبي (١/ ٤٦)

مقایسه فضای قراء مدنی با قراء عراقی

شاگرد: طبری به برخی از قرائات اشکال هم می‌کرد، این دو تا فی ندارد؟

استاد: نه، قبلاً چندبار عرض کردم. یکی از کسانی که باید چندین جلسه مفصل راجع به کار او، اضطراب‌هایی که در حفص او هست، بحث کنیم طبری است. من کلیتر عرض می‌کنم؛ در فدکیه عنوان دارد. از روز اول روش مدنیین با عراقیین دو جور بوده. آن هم به‌خاطر این مسعود شد. فضای این مسعود فضای اصطکاک و درگیری شد؛ بعد هم حجاج آمد و شدیدتر شد. در عراق، در بغداد فضا دائما، فضای اصطکاک بود. مدینه برعکس بود. یعنی فضای اقراء در مدینه فضای آرامی بود.

شما از طرف مدنیین و اندلسیین-چون همه اندلسیین هم مدنی هستند و گرایششان اینچنین است- یک کتاب پیدا کنید که راجع به احتجاج القرائات نوشته باشند. اصلاً می‌گویند لغو است. وجه این آن است و وجه آن این است! ما اصلاً چه کار داریم که وجه این چیست. ما می‌دانیم که این سند به حضرت می‌رسد و آن را می‌خوانیم. خیلی جالب است. تمام کتب احتجاج قرائات در دل بغداد و عراق درآمده. چرا؟ چون از روز اول فضایش این بوده. حرف هم را رد کنند و ایراد بگیرند. حالا باید ببینیم کتاب هست یا نیست، تا آن جایی که من دیدم نیست.

در وجود تناقض در عبارت شیخ با عنایت به فضای حرف واحد دانستن قرائات سبع

پس عرض من این شد: تناقضی که به ذهن می‌آید و صاحب حدائق فرمودند «صریح»، اگر عبارت قرطبی و کسانی که زیاد هستند و از سه نفر اسم برد را ببینیم اینها معاصرین این اجلا بودند. می‌گویند سبعة راجعة الی حرف واحد. دیگر روشن‌تر از اینکه نمی‌شود. پس خیلی تناقض نیست. این جور نیست که اگر حرف تبیان را خوانیدم و فرمودند «و اعلموا ان العرف من مذهب اصحابنا ان القرآن حرف واحد غیر انهم اجمعوا..»، بگوییم این «اجمعوا» الا و لابد باید یکی باشد. نه، آنها هم می‌گویند. می‌گویند «حرف واحد». این حاصل عرض من است. بیشتر تأمل کنید.

ان شالله هر چه در حافظه ام بود را در مورد اختصاصاتی که از کم‌وبود اطلاع کلاسیک ما نداشی می‌شد را عرض می‌کنم. ما همینطور جلو می‌رفتیم، احتمالاتی داده می‌شد که در کلاس نیست.

اضطراب کلمات طبری در بحث قرائات و سبعة احرف

شاگرد: طبق بیان شما حرف واحد، مثل «کلهم نور واحد» می‌شود.

استاد: اتفاقا در کافی شریف حضرت فرمودند «علی نبی واحد». یعنی پیامبری که بر او وحی می‌آید یک پیامبر است، نه اینکه شما بیایید شش تای دیگر به آن اضافه کنید. و لذا طبری تصریح می‌کند. شیخ همه اینها را دیده‌اند. می‌گوییم آقای طبری تو که می‌گویی همه این قرائات حرف واحد است خب سبعة احرف چه می‌شود؟ می‌گوید همه اینها حرف واحد است. آن شش تای آن کجا رفته؟ می‌گوید از من نپرسید من هیچکدام را نمی‌دانم. چون همه آنها محو شده. این در مقدمه طبری است. می‌گوید آن شش تا همه محو شده. پس این هایی که هست همه حرف واحد است. یعنی این هایی که هست همه از ناحیه خدا است. آن هایی که صحابه خودشان اقراء کرده‌اند و اضافه آمده بود محو شد و مسلمین آنها را کنار گذاشتند. اما اینکه چطور آن ها را کنار گذشتند، عبارتشان با طحاوی فرق داشته. ما قبلاً مباحثه کرده‌ایم. طبری مضطرب صحبت می‌کند. اما طحاوی چون اهل اقراء بوده صاف تر حرف زده. تا من حرف طحاوی را دیدم به ذهنم آمد که مقری نبوده. رفتم دیدم همینطور است. طحاوی بزرگ است. مفسر است، محدث است اما مقری نبوده. یعنی استاد و شاگرد در قرائت ندانشته. یک حرفی زده بود که از لحنش معلوم بود که این مقری نیست. طبری مقری بوده و نبوده. اینها به دهن من نمی‌آید که عرض کنم. ولی مباحثه طلبگی است. طبری در اقراء قوی نبوده، اتفاقا رفتم نگاه کنم در سند اقراء او را آورده‌اند، کتابی دارد که بیست و پنج قرائت در آن است. اما چون اطلاعاتش بسیار وسیع است، طبری در مطالب هنگامه ای است، هیچ کتابی نیست که ندانشته باشد، تاریخ او را ببینید. لذا کسی که این توسعه را دارد در اقراء متمحض نمی‌شود. قهرا اینچنین است. لذا کلمات او یک نحو اضطراب دارد. من بعداً برای شما شاهد می‌آورم. اینجا اینطور می‌گوید و آن جا آنطور. یعنی یک طوری است که آدم در جمع کردن آنها می‌بیند یک ذهنیت منسجم متشکلی ندارد. به خلاف دانی و ابن جزری که متشکل اند.

همچنین مثل علامه حلی؛ آقای شعرانی از علامه اسم می‌برند و می‌گویند ابن جزری مقابل علامه بزرگ ما باید بورود ژاژ بخواید. آقای شعرانی خیلی عبارت جالبی دارند. یعنی می‌گویند ابن جزری با همه تخصصش یک انگشت علامه هم نمی‌شود. لذا وقتی علامه اینطور محکم صحبت می‌کنند، ایشان به مراتب علامه را از ابن جزری بالاتر می‌دانند. آقای شعرانی جزاف گو نیستند. مقدمه ایشان را آورده‌ام. الآن می‌توانید تایپ شده آن را کپی کنید. نوزده صفحه است که به مباحث ما مربوط می‌شود. بحث‌های بعدی آن چون به بحث ما مربوط نبود نیاوردم.

والحمد لله رب العالمین